درباره مهاجرانی که در وطن بیگانه‌اند و در غربت بیگانه‌تر

مهاجرت؛ مرثیه سرمایه اجتماعی ترک‌خورده

علی شاکر

سازمان‌ملل می‌گوید سده اخیر قرن مهاجران بوده است و ایران در میان ۱۰ کشور اصلی مهاجرفرست دنیا قرار دارد. از هر ۳۵ نفر در دنیا، یک نفر سرزمین مادری خویش را ترک کرده است. اطلاعات کاملی از ایرانیان فرنگ‌نشین وجود ندارد، ولی کارشناسان حدس می‌زنند از پنج میلیون ایرانی مهاجر، چهارمیلیون نفر در کشورهای آمریکای شمالی، اروپا، استرالیا و کشورهای خاورمیانه ساکن باشند (به نقل از پایگاه Iranandbeyond.com). سال ۲۰۰۰ واحد مرکزی خبر، مطلبی را درباره جمع سرمایه ایرانیان مقیم خارج منتشر کرد که به بیش از ۱.۳ تریلیون دلار می‌رسید. از این پول ایرانیان بین ۲۰۰ تا ۴۰۰ میلیارد دلار را در ایالات متحده آمریکا، چین و اروپا سرمایه‌گذاری کرده‌اند.

تعداد ایرانیان در کالیفرنیا چنان زیاد است که برخی به شوخی «لس‌آنجلس» را «تهران‌جلس» می‌خوانند. به راستی این جمع «ایرونی» با فرهنگ‌های میزبان خویش چه می‌کند و به عبارت دیگر چگونه با غربت و دوری کنار می‌آید؟ نباید فراموش کرد که مهاجرت بخش جدایی‌ناپذیر زندگی جهانی‌شده امروز است؛ زندگیِ محکوم به پذیرش فرهنگ‌های دیگر. دراین‌میان آنان که نمی‌توانند خود را با این زندگی نو همراه کنند با مشکلات فراوانی مواجه می‌شوند که در این مطلب به برخی از آنان می‌پردازیم.

موج‌های مهاجرت عباس‌میرزایی

به توصیه میرزا بزرگ فراهانی (پدر قائم‌مقام فراهانی)، عباس‌میرزا در سال ۱۱۹۰ عده‌ای از دانشجویان را از راه قفقاز به اروپا فرستاد. این همان راهی است که تا زمان پاگرفتن سفر هوایی، دانشجویان و مهاجران ایرانی را به فرنگ (فرانسه) و ینگه‌دنیا می‌برد؛ هرچند این سفرها صورتی آموزشی و دانشگاهی داشت، ولی برخی از همین دانشجویان در خانه غربی خویش مقیم شدند و دست به تجارت زدند. برخی دیگر نیز برای پیداکردن کار بهتر مهاجرت کردند. پیش از انقلاب اگر فقط بچه‌های حاجی‌های بازاری و استادان دانشگاهی به فرانسه و آمریکا می‌رفتند، ولی پس از انقلاب برخی از کسانی که روزگار تازه مملکت را تاب نمی‌آوردند، بار سفر به سوی شمال اروپا و ژاپن و آمریکا بستند. برای همین جامعه‌شناسان سه موج مهاجرت را در تاریخ معاصر ایران از هم متمایز می‌کنند؛ موج‌هایی که عامل آن پرسش اساسی ولیعهد فتحعلی‌شاه بود؛ چرا ما عقب ماندیم، آنها پیشرفت کردند؟ در یک دسته‌بندی تاریخی می‌توان جریان‌های مهاجرتی را این‌گونه دسته‌بندی کرد:

۱) مهاجرت قجری: در این دوره دانشجویان به فرانسه و انگلیس اعزام می‌شوند تا علوم و فنون جدید و زبان‌های غربی را بیاموزند و برگردند. سپس به تدریج مهاجرت نیروی کار به تفلیس و باکو شروع شد. برخی ارامنه نیز شمال غرب ایران را برای سکونت مناسب‌تر دیدند. در همین دوره روشنفکران و برخی مبارزان به دهلی، استانبول و قاهره رفتند و در آنجا روزنامه چاپ کردند یا جزوه‌های مبارزاتی نوشتند. فرهنگ و جغرافیای فرنگ کسانی مثل میرزا ابوالحسن‌خان ایلچی را ازخودبی‌خود می‌کند. جوری که تنها راه پیشرفت مملکت را شبیه آنها شدن می‌بیند؛ هرچند برخی مهاجران مبارز نیز از شیوه‌های تفکر غربی برای به‌چالش‌کشیدن حکومت وقت استفاده می‌کنند، ولی جو حاکم بر مهاجران، نقد تندوتیز فرهنگ ایرانی است.

مهاجرت‌های پهلوی

در این دوره برخی از هواداران جنبش‌های چپ و کمونیستی مجبور به ترک کشور و پناهندگی به روسیه می‌شوند و همچنین برخی دیگر از دانشجویانی که برای تحصیل به خارج رفته‌اند، میهنی نو برای خویش دست‌وپا می‌کنند و دیگر به ایران باز نمی‌گردند.

مهاجرت‌های پس از انقلاب

انقلاب که شد عده‌ای به بهانه وضعیت جدید و همچنین شروع جنگ، ایران را ترک کردند. این موج به مهاجرت‌های ژاپنی پس از جنگ گره خورد؛ به‌طوری‌که نیروی کار زیادی از ایران برای کسب درآمد بیشتر به ژاپن آن زمان رفت که یک‌تنه داشت دنیا را تصاحب می‌کرد؛ اما مهاجرت‌ها همچنان ادامه داشت، به‌گونه‌ای که بین سال‌های ۹۰ تا ۹۵ میلادی مهاجرت به ژاپن، مالزی و تایلند، ۳۹۷.۸ درصد بیشتر شد (نقدی، ۲۰۱۰: ۲۱۱).

این جریان همچنان هم ادامه دارد؛ چراکه سفر نیز سهل‌تر از گذشته شده است. بااین‌همه طبق آمارهای سازمان‌ملل در دهه گذشته ایرانیان بیش از سایر کشورها قصد جلای وطن کرده‌اند. این در حالی است که بازهم طبق همین آمار ایران، پاکستان و آلمان جزء مهاجرپذیرترین کشورهای دنیا هستند. جدول زیر نشان می‌دهد ایرانی‌ها بیشتر کجاها ساکن شده‌اند:

مهاجرت و پاشیدگی سرمایه اجتماعی

راجر زتر در مقاله «رابطه سرمایه اجتماعی و مهاجرت» در بخش نخست که به بحث مهاجرت‌های نوین و روابط اجتماعی می‌پردازد، بر اهمیت دو عنصر مهاجرت و حفظ سرمایه اجتماعی تأکید می‌کند. برای بیشتر کسانی که با ایران خداحافظی می‌کنند، فرش‌قرمز پهن نکرده‌اند؛ به‌همین‌دلیل هم سختی‌های شروع مهاجرت در مقابل مشکلات پیش‌رو چندان به حساب نمی‌آید. نخستین، کمترین و شاید مهم‌ترین مشکل، «سرمایه اجتماعی مهاجران» است که در کشور میزبان به صفر نزدیک می‌شود. به عبارت ساده‌تر کسی که در شهر و دیار خویش برای خودش بروبیایی داشت، ناگهان به خانه‌ای وارد می‌شود که هیچ‌کدام از میهمانان را نمی‌شناسد. باید با آنان حرف بزند، ولی آداب و تشریفات و معانی رفتارهای آنان را نمی‌داند. وای از روزی که زبان میزبان را هم نداند. (زتر، ۲۰۰۶: ۵)

البته شاید بگویید اگر نمره آزمون‌های زبان‌مان بالا باشد، با این مشکل مواجه نمی‌شویم؛ اما مشکل تکلم روزمره نیست، بلکه زبان کاربردی است؛ چراکه برای همکاری در یک پروژه باید بتوانید با همکاران و صاحب‌کاران خویش ارتباطی اقناعی و مؤثر برقرار کنید. این ضعفی است که با نمره‌های بالای آیلتس و تافل نیز به راحتی برطرف نمی‌شود و باید طعم زبان را در محیط فرهنگی و اجتماعی میزبان چشید.

همین مشکل تبعات بی‌شماری دارد؛ نمونه‌اش بی‌اعتمادی مهاجران ایرانی به بسیاری از خدمات درمانی جامعه میزبان است. در سال‌های اخیر یکی از سرزمین‌هایی که برای ایرانیان آغوش گشوده، کاناداست. باید حدود یک‌شبانه‌روز پرواز کنی تا به آنجا برسی. برای ایرانی‌هایی که به آب‌وهوای معتدل عادت دارند، سرمای کانادا چندان دل‌چسب نیست، ولی چرا این‌قدر میهمان ایرانی دارد؟

محمد، از ایرانیان ساکن کانادا، دلیلش را آسان‌گرفتن ویزای دانشجویی می‌داند و بستری که این دانشگاه‌ها برای افراد فراهم می‌آورند تا بدین‌وسیله بتوانند در کارشان پیشرفت کنند. وی می‌گوید زمانی که پدر و مادرم در دانشگاه مک‌گیل درس می‌خواندند، تعداد ایرانیان مقیم کم بود؛ ولی حالا نمی‌شود ۱۰ قدم برداری و زبان فارسی را در این دانشگاه نشنوی. (منبع: https://www.quora.com)

مهدیه دستجردی، سال ۲۰۱۲ در نشریه international journal for equity in health مقاله‌ای منتشر کرد و به این پرسش، پاسخ داد: «چرا با وجود اینکه خیلی از مهاجران ایرانی در تورنتو پزشک هستند و فارسی هم می‌دانند، ولی بازهم میزان رضایت از خدمات بهداشتی در میان ایرانیان مهاجر پایین است؟» وی در جواب می‌گوید: «چون ایرانیان با قوانین سیستم بهداشت و درمان کانادا هنوز آشنایی چندانی ندارند و از افشای اطلاعات خویش نزد شرکت‌های بیمه می‌ترسند». به‌همین‌دلیل دستجردی در این مورد پژوهی پیشنهاد می‌دهد برای جامعه ایرانیان مقیم تورنتو کارگاه‌های آشنایی با سیستم و قوانین کانادا طراحی شود. (دستجردی، ۲۰۱۲: ۳) پس می‌بینیم که مشکل مهاجران فقط زبان نیست؛ سرمایه اجتماعی و فرهنگی مهاجران نیز باید به همان میزان افزایش یابد.

هدیه افسرده غربت

همین ندانستن زبان و ناآشنایی با بسیاری از قواعد فرهنگی و قوانین حقوقی وقتی با دوری از عزیزان همراه شود، آش غربت را شورتر می‌کند؛ آشی که برای مهاجرانی با پیشینه سبک زندگی سنتی، مزه‌ای جز افسردگی ندارد. افرادی که در ایران با شمار زیادی از دوستان و خویشاوندان در ارتباط‌اند، ناگهان با خلأ عاطفی غربت مواجه می‌شوند. ممکن است بسیاری از این افراد، حتی به دلیل اختلاف با اطرافیان‌شان کوچ کرده باشند، ولی وقتی به سرزمین دیگری می‌رسند، تازه می‌فهمند بخشی از هویت آنان ناخواسته در کشمکش با عزیزان‌شان شکل گرفته است؛ هویتی که حالا خالی است. اکبر، از مهاجران استرالیایی است که می‌گوید پسرش یک سال اول به دلیل دوری از دوستانش به شدت دچار افسردگی شد، چون با بچه‌های استرالیایی نمی‌توانست به درستی ارتباط برقرار کند. مریم هم با وجود اینکه در ایران با مادرش رابطه خیلی خوبی نداشته، ولی بعد از مهاجرت تازه فهمیده چقدر به او وابسته است. همین امر نیز سبب افسردگی او شده است.

از سوی دیگر، ندانستن بسیاری از قواعد رفتاری و اداری، ناخواسته اعتمادبه‌نفس را کاهش می‌دهد؛ فرض کنید نمی‌دانید در مرام کانادایی‌ها یا انگلیسی‌ها چگونه باید بعد از ملاقات با رئیس در اتاقش را پشت‌سرتان ببندید یا اینکه شیوه و تشریفات نوشیدن قهوه چگونه است. به‌این‌ترتیب شما هرچقدر هم تلاش کنید، بازهم عنصری خارجی و بیگانه محسوب می‌شوید. گاهی برخی ارزش‌های فرهنگی ما در فرهنگ دیگر ضدارزش محسوب می‌شوند (مثلا حساب‌کردن پول غذای دیگری در رستوران که در ایران نوعی تعارف مؤدبانه است و در آلمان رفتاری برخورنده). اینجاست که باید گفت مهاجرت با همه ویژگی‌های مثبتش، چالش‌های فرهنگی و رفتاری زیادی درپی دارد؛ چالش‌هایی که باید به تدریج و با افزایش سرمایه اجتماعی و فرهنگی مهاجران حل شوند؛ مهاجرانی که باید بخش مهمی از سرمایه اجتماعی خویش را کنار بگذارند و به رفتارها و سنت‌هایی جدید تن دهند. شاید به‌این‌ترتیب در میهمانی آنان کمتر بیگانه به نظر برسند.

کشور	آمارهای رسمی	آمارهای غیررسمی	منبع
آمریکا	۳۷۱ هزار نفر	تا دو میلیون نفر	Camarota,2007:11
امارات‌متحده‌عربی	۵۰۰ هزار نفر	–	http://alef.ir/content/view/42567
آلمان	۱۳ هزارو ۵۰۰ نفر	بیش از ۲۰۰ هزار نفر	-
اوکراین	۴۲هزارو ۳۷۷ نفر	–	بی‌بی‌سی
سوئد	۵۶ هزار نفر	تا ۱۰۰ هزار نفر	http://www.scb.se
کانادا	۸۵ هزار نفر	–	http://iranculture.ca/fa
کویت	۷۳ هزار نفر	–	http://www.topiranian.com
بلژیک	۱۰ هزار نفر	–	http://iran-tourism.ir
فرانسه	۸۰ هزار نفر	–	http://www.topiranian.com
هند	۴۰ هزار نفر	–	شورای‌عالی ایرانیان خارج از کشور
مالزی	۶۰ هزار نفر	–	http://www.iranmalezi.com
هلند	۳۰ هزار نفر	–	(Lindert, at al,2008 :587)

ایرانی‌های زندانی مهاجر، ایرانی‌های درگیر مخدر

وقتی وضعیت ایرانی‌ها را در کشورهای همسایه بررسی می‌کنیم طبق آخرین آمار ارائه‌شده تقریبا ۱۹۰۰ ایرانی در کشورهای همسایه و خلیج فارس زندانی هستند که به گزارش میدل ایست، ۹۰ درصد جرایم مربوط به مواد مخدر است؛ البته برخی از این مشکلات به‌دلیل نبودِ آشنایی با قانون آن کشورهاست.

ترکیه: ۴۵۹ ایرانی زندانی در این کشور وجود دارد هرچند دارندگان گذرنامه ایرانی، ۹۰ روز از دریافت ویزا معاف هستند که همین موضوع کمک کرده است تا ترکیه مکان جذاب قاچاقچیان انسان برای آنان باشد. بسیاری از ایرانیان در ترکیه به قاچاق مواد مخدر محکوم شده‌اند.

امارات متحده عربی: ۴۵۰ شهروند ایرانی با جرایمی نظیر ورود غیرقانونی، قاچاق مواد مخدر و تقلب در این کشور زندانی هستند.

عراق: ۲۳۶ ایرانی در عراق زندانی هستند که اتهام اغلب آنها مواد مخدر است. توافقی بین ایران و عراق برای تبادل زندانیان برقرار شده که مؤثر بوده است. دادگاه بیش از ۲۰۰ زندانی ایرانی در کردستان عراق برگزار شد؛ اما انتقال زندانیان هنوز هم نیاز به اجرای توافق‌نامه امضاشده به دست دولت منطقه‌ای کردستان دارد.

اندونزی: بسیاری از ۴۸۶ شهروند ایرانی زندانی‌شده در اندونزی درگیر قاچاق هستند و حتی ۴۷ زندانی حکم اعدام دریافت کرده‌اند. در اندونزی، اگر حجم مواد مخدر بیش از یک کیلوگرم برای مواد مخدر خام (مانند ماری‌جوانا) یا پنج گرم برای مواد مخدر پردازش‌شده (مثل هروئین و کوکائین) باشد، مجازات مرگ دارد؛ از سوی دیگر ایرانی‌ها، برای مهاجرت به دیگر کشورها از طریق غیرقانونی و جعل اسناد هویتی به این کشور وارد شدند که ناموفق بوده و زندانی شده‌اند.

ترکمنستان: بسیاری از ۲۴۳ ایرانی زندانی، رانندگان کامیون درگیر قاچاق مواد مخدر هستند.

جمهوری آذربایجان: ۲۳۰ شهروند ایرانی عمدتا به اتهامات مربوط به مواد مخدر یا ورود غیرقانونی زندانی شده‌اند.

کویت: ۲۲۵ زندانی ایرانی در کویت هستند. ۸۱ ایرانی نیز در قطر، ۵۲ نفر در افغانستان، ۲۰ زندانی در گرجستان و ۱۷ زندانی ایرانی در ارمنستان وجود دارد. در مجموع، دادگاه حدود ۸۰۰ زندانی ایرانی در کشورهای شرق آسیا و جنوب شرق برگزار می‌شود.

مالزی: این کشورِ جنوب شرقی آسیا بیشترین تعداد زندانیان ایرانی را دارد که حداقل ۸۶ نفر از ۲۲۹ زندانی ایرانی در مالزی محکوم به مرگ هستند و حدود ۳۰ زن نیز در میان زندانیان وجود دارد. درهمین‌حال، وزارت خارجه ایران در مالزی درصدد جلوگیری از اعدام آنهاست. آنها بر این باور هستند که شبکه‌های قاچاق از این افراد سوءاستفاده کرده‌اند. حدود صد هزار ایرانی در مالزی زندگی و تحصیل می‌کنند. به گفته فعالان حقوق بشر ایرانی‌های نیازمند پول، بدون اطلاع از واقعیت درگیر جابه‌جایی مواد می‌شوند. همراه‌داشتن بیش از ۱۵ گرم هروئین و ۲۰۰ گرم ماری‌جوانا، قاچاق مواد مخدر در نظر گرفته می‌شود. یکی از ایرانی‌های زندانی می‌گوید: «ایرانی‌هایی که به اعدام محکوم می‌شوند را در سلول انفرادی نگه می‌دارند و به طور شبانه‌روزی از طریق تلویزیون‌های مداربسته کنترل می‌شوند. زندان‌بانان بی‌ادب هستند و تقریبا در تمام مدت، ما گرسنه بودیم. آنها فقط یک‌بار در روز به ما اندکی مواد غذایی می‌دادند».

ژاپن: دادگاه ۱۹۴ شهروند ایرانی متهم به قاچاق مواد مخدر، سرقت و اقامت غیرقانونی در این کشور برگزار شده است.

تایلند: ۱۱۰ نفر از ۱۷۲ شهروند ایرانی در زندان، حکم حبس ابد دریافت کرده‌اند. اتهامات مربوط به مواد مخدر معمولا به حبس ابد منتهی می‌شود.

چین: ۳۲ شهروند ایرانی در زندان‌های چین هستند و با وجود روابط تجاری بالا بین پکن و تهران، توافق درباره انتقال محکومان، در حال بررسی است.

اروپا و آمریکا: برخی از شهروندان ایرانی در زندان‌های کشورهای اروپایی علاقه‌ای به اطلاع این موضوع به کنسول ایران ندارند. در نتیجه، آمار کنونی چندان دقیق نیست. وزارت خارجه ایران اعلام کرده است درحال‌حاضر ۱۵ ایرانی در زندان‌های آمریکا هستند و اتهامات آنان عمدتا مربوط به شکستن تحریم‌ها علیه ایران است. اصرار بر اهمیت این مسئله برای دولت، آن‌چنان است که سخنگوی وزارت امور خارجه، مرضیه افخم، بارها درباره شهروندان ایرانی زندانی در خارج از کشور سخن گفته و اعلام کرده است فایل جداگانه‌ای در این زمینه در وزارت امور خارجه در نظر گرفته شده و روش‌های دیپلماتیک، حقوقی و قانونی برای حل آن، آغاز شده است.

واکنش

تلاش برای مبارزه با برده‌داری

ارسطو شهابی

چندی پیش در بخش آینه‌های روبه‌رو مصاحبه‌ای با جناب آقای دکتر کزازی تحت عنوان «ایرانیان برده‌دار و برده‌فروش نبوده‌اند» چاپ شد که دربردارنده نکاتی بود که کاش بی‌اشکال بود.

تحلیل معنی برده، بنده و کنیز و بررسی ریشه این لغات از دید یک کارشناس زبان از یک‌سو و بیان اینکه «چون این پدیده در سرزمین‌های دیگر بوده، بازتابی در سخن پارسی داشته است»، از تلاش‌هایی است که ایشان در جهت تغییردادن شکل بعضی اتفاقات گذشته انجام می‌دهند. صرف‌نظر از منابع غیرقابل‌استنادی که در مورد برده‌داری ایرانیان در دوره‌های پیش از قاجار اینجا و آنجا ثبت شده و محققان صلاحیت‌دار باید در چگونگی آن نظر دهند اجازه دهید به کتاب امیرکبیر و ایران، اثر دکتر فریدون آدمیت، از انتشارات خوارزمی استناد کنم که گمان نمی‌رود کسی در ارزش و صحت مطالب این یادگار عظیم شکی داشته باشد.

ایشان از صفحه ۵۱۶ تا ۵۳۴ به شکل مبسوطی به تلاش‌هایی که برای جلب رضایت دربار قاجار در جهت همکاری در مبارزه جهانی با برده‌داری شده می‌پردازد.

در آغاز این فصل چنین آورده شده: «بنیاد کهن بردگی با اعلامیه مجلس ملی فرانسه در ۱۷۹۴ لغو گردید و در مستعمرات فرانسه برافتاد. دولت انگلیس به پیروی از فرانسه خواست آن را منسوخ کند». در ادامه کار به حوزه خلیج‌فارس و سپس به ایران می‌کشد و دکتر فریدون آدمیت اشاره‌ای دارد به نامه‌نگاری‌هایی که در اجرای این برنامه صورت گرفته است.

دو نمونه از نامه‌ها عبارتند از: «قرارنامه‌ای که بین دولت ایران و انگلیس در باب غلام و کنیز سیاه داده شده» و دیگری «صورت دستورالعمل عالیجاه میرزا محمودخان آجودان وزارت دول خارجه در باب غلام و کنیز». میرزامحمودخان مأمور بود که همه‌جا همراه کشتی‌های تفتیش برده حضور داشته است.

بحثی است طولانی و درنهایت دولت ایران حمل دریایی برده را ممنوع ولی هنوز انتقال آنها از مرزهای خشکی را مجاز می‌دانسته!

بله، ما در ایران برده داشته‌ایم و تلاش‌های انگلیس برای لغو برده‌داری در شرایطی است که خود پیش از اینها حداکثر بهره ممکن را از این برده‌ها برده بودند. موزه برده‌داری در لیورپول یکی از همین فضاهاست که در آن خیال می‌کنی انگلیس از ابتدا طلایه‌دار مبارزه با برده‌داری بوده است. به‌هرروی امید است عزیزانی که معمولا حرفشان شنیدنی است دقتی بیشتر داشته باشند. این درست که شعر ما آیینه تمام‌قد تاریخ ماست و گاه‌وبی‌گاه حتی برای تحلیل تاریخ به آن رجوع می‌کنیم ولی زنگارهایی هم هست که نیاز به زدودن دارند.

توضیح «شرق»: چندی پیش گفت‌وگوی کوتاهی با استاد جلال‌الدین کزازی در صفحه آخر «شرق» و به مناسبت روز یادآوری برده‌داری در جهان منتشر شد که یکی از مخاطبان روزنامه، یادداشت بالا را در پاسخ به آن در اختیار ما قرار دادند. پیش از انتشار پاسخ ایشان، «شرق» در گفت‌وگوی مجدد با استاد کزازی دریافت که علت بروز مسائلی که باعث یادداشت آقای ارسطو شهابی شده این نکته است که بخشی از گفت‌وگو به دلیل سیاست‌گذاری‌های «شرق» پیش از چاپ حذف شده و از سوی دیگر، تنگناهای موجود در گفت‌وگو و طرح پرسش‌های «شرق» عامل این اختلاف‌نظر بوده است.

نگاه

روزهای اندوه و مکاشفه

رویا مکتبی*

شش ساله بودم که جنگ شروع شد. در کمتر از دو هفته خانواده پنج‌نفره ما آواره شد. خودمان بودیم و لباس تن‌مان و یک پیکان مدل نمی‌دانم چند که صندوق‌عقبش پر از بنزین بود و جایی برای ساک و چمدان نداشت. ما از جنگ‌زده‌های خوشبخت بودیم. فامیل‌های شیرازی به دادمان رسیدند. به ما جا دادند و از ما دل‌جویی کردند. بی‌مهری هم، البته کم ندیدیم! در راه شیراز در یکی از شهرهای خوزستان به ما نان نفروختند، گفتند شما فراری هستید، برگردید و از شهرتان دفاع کنید! آنها نمی‌دانستند که ما یازده روز تمام زیر بمب و خمپاره بدون آب و برق دوام آورده بودیم و زمانی شهر را ترک کردیم که دیگر داشت به سقوط نزدیک می‌شد. آنها خیلی چیزها نمی‌دانستند. هنوز هم خیلی‌ها خیلی چیزها را نمی‌دانند.

این‌روزها هربار که در خبرها این موج انسانی پناه‌جویان را دیدم که خسته و لنگان با ره‌توشه‌های اندک‌شان و پدرانی که کودکان‌شان را قلمدوش کرده‌اند و به راه زده‌اند و می‌روند و می‌روند، خودمان را به یاد آوردم و تمام آدم‌هایی را که در جاده آبادان-اهواز دیده بودم وقتی به سمت مقصدی نامعلوم، اما امن می‌رفتند.

داستان پناه‌جویانی که این روزها به سمت مرزهای اروپا سرازیر شده‌اند، چیز تازه‌ای نیست. بسیاری از آنان از همان یکی، دو سال پیش که مجبور شدند به خاطر حمله‌های ارتش سوریه، یا گروه‌های مخالفش، ازجمله داعش و النصره و... خانه‌زندگی‌شان را رها کنند و پیاده به راه بزنند، تلخی‌ها و سیاهی‌های سرنوشت‌شان عیان بود. روزی که گزارش «لیز دوسِت» را از یکی از کمپ‌های پناهنده‌های سوری دیدم تا مدت‌ها حالم بد بود. با پسربچه‌ای هشت، نه ساله صحبت کرد. پسرک اولش آبروداری کرد. گفت «بله همه‌چیز خوب است و ما اینجا با هم بازی می‌کنیم. فقط...». بعد یک لحظه تردید کرد. انگار داشت با خودش سبک‌سنگین می‌کرد که بگویم یا نگویم... ، صدایش لرزید و ادامه داد: «فقط بچه‌ها گرسنه‌اند. نان نداریم که بخوریم...» و بعد دیگر گریه امانش نداد. بخش بزرگی از این پناه‌جویان از همین مردم هستند؛ همین‌هایی که توی کمپ‌های‌شان دیگر نان هم نداشتند بخورند. سازمان ملل اعلام کرده بود دیگر پول ندارد و نمی‌تواند این کمپ‌ها را اداره کند. درخواست پناهندگی خیلی‌های‌شان از کشورهای دیگر قبول نشده است. خانواده آیلان هم از همین آدم‌ها بودند. پیش‌ازاین از کانادا درخواست پناهندگی کرده بودند که رد شده بود. دولت ترکیه، حتی اجازه خروج به آنها نداده بود. راهی به جز دریا پیش‌روی‌شان نبود. امثال آیلان زیادند؛ آنهایی که حتی کسی نبود از پیکر کوچک و بی‌دفاع‌شان عکسی بیندازد؛ اما آیلان اگر خودش فرصت ماندن در این دنیا را پیدا نکرد، تصویرش جهان را تکان داد و جان بسیاری را خرید. روز یکشنبه در ایستگاه مرکزی قطار مونیخ، در همان دقایق کوتاهی که در کنار گذر موقت عبور پناه‌جویان ایستاده بودم، ده‌ها بچه هم‌سن‌وسال او را دیدم.

ایستگاه قطار مملو از نیروی داوطلب بود؛ همه جوان‌هایی لبخندبه‌لب و آماده پاسخ‌گویی. وقتی بسته آجیل و بیسکوییت را به جوانک پشت میز تحویل دادم، برای چند ثانیه به نوشته‌های روی بسته‌ها خیره شد. طبعا برای او این نوشته‌ها غریب بود. توضیح دادم به عربی نوشته‌ام به مونیخ خوش آمدید و محتوای هر بسته را هم رویش نوشته‌ام. جوری ذوق‌زده و صمیمانه تشکر کرد تو گویی که هفت‌پشتش به عربی می‌نویسند و می‌خوانند! در همان زمان دو نفر آمدند و گفتند می‌توانند به‌عنوان مترجم کمک کنند. جوانک گفت درحال‌حاضر ظرفیت‌مان برای مترجم پر شده است؛ اما بااین‌حال اسم‌تان را یادداشت می‌کنیم و اگر نیازی بود خبرتان می‌کنیم. تعداد زیادی از مردم پشت میزهای اطلاعات صف کشیده بودند تا چیزهایی را که آورده بودند، تحویل بدهند یا برای کمک اعلام آمادگی و ثبت‌نام کنند. بعضی‌های‌شان مدت‌ها منتظر ایستاده بودند تا مسئول هماهنگی نیروهای داوطلب بیاید و برای‌شان توضیح بدهد هرکس چه کاری باید انجام دهد.

در فاصله روزهای شنبه و یکشنبه، شهر پر از آمبولانس و ماشین پلیس بود و صدای آژیرشان قطع نمی‌شد، به حدی که شنبه‌شب از صدای آژیرها تقریبا خوابیدن امکان‌پذیر نبود. اما در کنار تمام اشک‌ها و بغض‌ها و اندوه این مدت، چیزی بر من آشکار شد که از دانستن‌اش بسیار خوشحالم و آن هم کشف دوباره مردم آلمان بود. در میان تمام مردم آلمان، باواریایی‌ها و به ویژه مونیخی‌ها به تکبر و دماغ سربالابودن مشهورند. صدالبته که من پیش‌ازاین هم هیچ‌وقت هیچ رفتار غیردوستانه و تبعیض‌آمیزی از آنها ندیده بودم؛ اما در این مدت آنچه از این مردم دیدم مرا عمیقا متأثر و به قول فرنگی‌ها، قلبم را لمس کرد. سه‌شنبه هفته گذشته، یعنی پیش از آنکه تصویر آیلان منتشر شود یا بحران پناه‌جوها همچون روزهای اخیر در صدر اخبار قرار گیرد، مردم به حدی برای این افراد که از مدتی پیش جسته و گریخته می‌رسیدند، غذا و لباس و پوشک بچه و... ، برده بودند که پلیس در توییتر اعلام کرد انبارهای‌مان پر شده است و لطفا دیگر چیزی نیاورید! در حقیقت آنچه در میان دولتمردان آلمان اتفاق افتاد زیر فشار افکار عمومی و تمایل مردم به کمک به این افراد بود. وقتی در تمام بخش‌های خبری گزارش‌های مستقیم و زنده از ایستگاه‌های قطار پخش می‌شد، چهره‌های مهربان آدم‌هایی که در کنار نوارهای زرد گذرهای موقت ایستاده بودند و چهره‌های خسته، اما امیدوار پناه‌جویان موقعیتی عجیب و استثنائی را رقم می‌زد و من همه‌اش فکر می‌کردم اینها تصاویری است که بعدها در کنار خیلی تصویرهای دیگر در تاریخ این کشور ثبت خواهد شد. امروز هم عکس روی جلد یکی از روزنامه‌های محلی تصویر خانم مرکل در کنار یکی از پناه‌جویان در حال گرفتن سلفی بود. نمی‌دانم چرا برخلاف حس معمولم موقع دیدن چنین عکس‌هایی از سیاست‌مداران، این بار فکر نکردم که این یک شوی تبلیغاتی است. این‌روزها همه‌اش با خودم فکر می‌کنم خداوندا آموزش و فرهنگ‌سازی چقدر می‌تواند در دگرگون‌کردن یک جامعه و ملت تأثیرگذار باشد. اینها همان مردمی هستند که ۷۰ سال پیش ایستادند و تماشا کردند که میلیون‌ها یهودی به سمت اردوگاه‌های مرگ بروند؟ کمپ داخائو (Dachau) که از مخوف‌ترین کمپ‌های آدم‌سوزی در آلمان بوده است در چند کیلومتری مونیخ است و حالا در همین شهر مردم می‌آیند در ایستگاه قطار می‌ایستند و برای مردمانی از نژادی و مذهبی و ملیتی کاملا متفاوت دست می‌زنند و سرود خوش‌آمد می‌خوانند و برای‌شان شکلات می‌آورند و عروسک به دست بچه‌های‌شان می‌دهند؛ حتی وب‌سایتی که برای ثبت‌نام و جمع‌آوری کمک به پناه‌جوها راه‌اندازی کرده‌اند، آدرسش این است: به مونیخ خوش آمدید!

آنچه در دی‌ماه ۸۲ و در پی وقوع زلزله بم روی داد و تصویر بزرگواری مردم ایران هرگز از ذهن من پاک نمی‌شود و حالا خوشحالم که بعد از تماشای تمام این اخبار ناراحت‌کننده، تصویری مشابه از مردم آلمان در ذهنم جای گرفته است؛ مردمانی که این بار جهان نه با نژادپرستی و خشونت، که به واسطه مهربانی و میهمان‌نوازی‌شان از آنها یاد خواهد کرد.

* پژوهشگر ادبیات کودک- مونیخ